

نگاهی دوباره به دنیای شعر و نقاشی سهراب سپهری

چندی پیش برای پیدا کردن یک تصور عینی از دنیای شعر سپهری چند روز از ایام فراغت خود را صرف یک کار آماری کردم. و طبق معمول نصف و نیمه. یعنی اینکه نشستم و شعر "صدای پای آب" را به قصد یافتن پراستعمال‌ترین واژه‌های سپهری "فیش" کردم. که البته برای رسیدن به درست‌ترین نتیجه بایستی تمام "هشت کتاب" را فیش می‌کردم. ناقص بودن تحقیق را ببخشید. ولی نتیجه ای که از همین مقدار کار به دست آمد جالب و در حد خود گویاست. ببینید.

واژه‌هایی که ده بار یا بیشتر به کار رفته‌اند

من (۴۱ بار) ، دیدن (۳۲ بار به صورت‌های مختلف صرف شده . فعل‌های دیگر نیز به همین ترتیب به صورت مصدری شمارش شده‌اند .) ، رفتن (۲۵) ، زندگی (۲۰) ، مرگ (۱۷) ، صدا (۱۵) ، آب (۱۴) ، باران (۱۲) ، پیدا (۱۲) ، دست (۱۲) ، باغ (۱۱) ، تنهایی (۱۰) ، دانستن (۱۰) ، زمین (۱۰) ، شهر (۱۰) ، نور (۱۰) .

واژه‌هایی که بین ۶ تا ۹ بار به کار رفته‌اند

بدر (۹) ، خواندن (۹) ، داشتن (۹) ، عشق (۹) ، کوچه (۹) ، جنگ (۸) ، خواستن (۸) ، گل (۸) ، ماه (۸) ، آواز (۷) ، باد (۷) ، پشت سر (۷) ، پله (۷) ، درخت (۷) ، گیاه (۷) ، چیز (۷) ، آمدن (۶) ، پرسیدن (۶) ، پنجره (۶) ، حمله (۶) ، خواهش (۶) ، روح (۶) ، قتل (۶) ، ما (۶) ، نماز (۶) .

واژه‌هایی که ۵ بار به کار رفته‌اند

پا ، خاک ، خوردن ، در (همان درب) ، زن (بطور اعم ، نه همسر) ، شاعر ، شستن ، شنیدن ، ظلمت ، فتح ، قطار ، کاشان ، گذاشتن ، گفتن .

واژه‌هایی که ۴ بار به کار رفته‌اند

اهل ، بار ، برگ ، پریدن ، تب ، حقیقت ، حوض ، خانه ، خورشید ، دشت ، رسیدن ، روشنی ، زنده ، زیبا ، سبز ، سنگ ، صبح ، فکر ، قانون ، نفس ، کموتر ، کتاب ، گل سرخ ، واژه .

واژه‌هایی که ۳ بار به کار رفته‌اند .

آسمان ، آینه ، احساس ، ادراک ، باغچه ، بشر ، بلند ، بلوغ ، بهار ، پاک ، پر (بافتحه) ، پر (با ضمه) ، تابستان ، تازه ، جریان ، چنار ، چیدن ، حشره ، خاطره ، خالی ، خوابیدن ، خیال ، دریا ، دل ،

دهان، ذوق، رنگ، روییدن، سایه، ساختن، سار، ساده، سفر، سفق، سجا فک، شبنم، شوق، شیشه، عروسک، غربت، فصل، فضا، کار، کعبه، گل، نیلوفر، لذت، مادر، محبت، مردن، موج، موسیقی، نان، نقاشی، وزن، وقت.

و اما چند توضیح در باره فهرستی که در بالا ملاحظه کردید. اولاً "که روشهای مختلفی برای ارائه این فهرست وجود داشت: یکی اینکه تمام واژه‌ها را به ترتیب الفبایی نقل کنیم، عیناً همان جور که یک حسابگر الکترونیک می‌توانست بیرون بدهد. دوم اینکه واژه‌ها را بر حسب معنی آنها به گروه‌های خویشاوند و نزدیک تقسیم‌بندی کنیم، مثلاً "گروه" پدیده‌های طبیعی "یا گروه "انسان و افعالش" و یک فهرست چند گروهی پدید آوریم. اما سرانجام گفتیم چون در اساس یک کار آماری کرده‌ایم، بهتر است که دفعات استعمال هر واژه را ملاک جای دادن آن در فهرست قرار دهیم و همین کار را کردیم. البته بعضی از واژه‌ها را - مثل ادوات ربط و ادوات استفهام و حروف اضافه - فیش نکردیم و صور گوناگون فعل "بودن" را نیز به علت کثرت بدیهی استعمال آنها از فهرست خارج ساختیم.

یکی دو نتیجه کمی هم از کار آماری خود گرفته‌ایم که بهتر است آنها را قبل از بررسی کیفی واژه‌ها ارائه کنیم، در یک شمارش نسبتاً دقیق، طول شعر "صدای پای آب" را در حدود ۲۳۰۰ کلمه تقویم کرده‌ایم. واژه‌هایی که در شعر سه بار یا بیشتر به کار رفته‌اند، ۱۳۸ موردند که با توجه به دفعات تکرار آنها جمماً ۷۹۲ مورد از ۲۳۰۰ کلمه را تشکیل می‌دهند، یعنی ۳۴ درصد که اندکی بیشتر از ثلث است. و اگر واژه‌هایی را هم که دوبار استعمال شده‌اند (۵۰ واژه) به سرجمع کلمات تکرار شده اضافه کنیم به ۸۹۲ مورد می‌رسیم که نزدیک به ۴۰ درصد کل شعر را تشکیل می‌دهد. یعنی که (الف) تکرار در شعر سپهری عامل مهمی است چه از لحاظ ضرابهنگهای موسیقی کلامی و چه از لحاظ تأکید بر مفاهیم و (ب) سپهری تعداد معینی واژه را دوباره و چند باره در اشعار خود به کار می‌گیرد که پیداست به آنها علاقه‌مندتر است. از این رو دقیق شدن در این واژه‌ها برای کسانی که مایل به کند و کاو جدی در دنیای شعر سپهری و رسیدن به اعماق آن هستند حتماً ضروری است. نگارنده به علت پیاده بودن خود در این زمینه تنها به جستجوهای سطحی اکتفا خواهد کرد.

واژه‌های فهرست در واقع قسمت عمده‌ای از مصالحی هستند که سپهری برای ساختن شعر خود به کار می‌برد. این واژه‌ها به دلخواه شاعر جفت و جور می‌شوند تا احساس و اندیشه و پیام او را به ما منتقل کنند. و چون سه بار یا بیشتر در یک شعر به کار رفته‌اند می‌توانیم با اطمینان بگوییم که حضورشان تصادفی نیست و رشته‌الفتی بین آنها و شاعر برقرار است. بنابراین با بررسی آنها - با نگاه دقیق به آنچه هست و حتی به آنچه نیست - ای بسا بتوانیم در جهت شناخت شخصیت واقعی سهراب سپهری چند گامی پیش‌تر برویم.

واژه‌هایی که هر کدام ۱۰ بار یا بیشتر به کار رفته‌اند مخصوصاً می‌توانند رازگشا باشند. تکرار "من" در شعری که نوعی حدیث نفس محسوب می‌شود و تجربیات گذشته‌اشاعر را برمی‌شمارد طبیعی است و الزاماً حاکی از شدت "خودپسندی" شاعر نیست. ولی جالب است که پر استعمال

ترین واژه بعدی "دیدن" است. برای کسی که به قصد کشف و ضبط حقیقت اشیا قدم به جهان گذاشته است "دیدن" و "رفتن" مهمترین کار است، بعد نوبت به "داشتن" می‌رسد. "پیدا" و "نور" با "دیدن" ارتباط نزدیک دارند و البته هر یک نیز می‌توانند سررشته یک تحقیق در شعر و نقاشی سپهری باشند. "زندگی" و "مرگ" ذهن همه انسانها را در همه اعصار به خود مشغول داشته‌اند و طبعاً ذهن سپهری را نیز به خود مشغول می‌دارند. "صدا" و "آب" و "باران" در بیشتر اشعار او بارها تکرار می‌شوند و کسی که بخواهد در تفسیر اشعار سپهری قدمی جدی بردارد به آسانی می‌تواند برای این سه واژه ارزش سمبولیک قابل شود.

مجموعه واژه‌های فهرست برای من بیش از هر چیز به یاد آورنده شخصیت سپهری هستند. آن شخص بی اندازه مودب و مهربان و فروتنی که واقفاً آزارش به سورچه هم نمی‌رسید، که گاهی سرزده بر ما می‌تابید و گاه ماهها ناپدید می‌شد و تنها از طریق دوستان دیگر از حال او خبر می‌گرفتیم، که در انتهای "گیشا" در خانه کوچکی با مادر و خواهرش زندگی می‌کرد.

۹ صفتی را که در فهرست وجود دارند ببینید: بلند، پر، پیدا، تازه، تر، زنده، زیبا، ساده، سبز. همه مثبت و ستایش کننده. حتی یک صفت در این میان عیب‌جو و انتقاد کننده نیست. به همین ترتیب می‌توانیم طبیعت مورد علاقه شاعر و آدمهای دور و برش را و نوعی از زندگی را که به آن دل بسته بود و از دگرگون شدنش رنج می‌برد به آسانی باز شناسیم. همه اینها در فهرست واژه‌ها و مهمتر از آن در خود اشعار انعکاس یافته‌است. و نکته واقفاً جالب در مورد سپهری همین است که بین شعر سپهری و خود او (در حدی که می‌توانستیم امکان شناخت او را از نزدیک داشته باشیم) فاصله کم بود، و یا شاید بهتر باشد بگوییم اصلاً فاصله‌ای وجود نداشت.

اگر در شعرش "یک برگ ریحان" موهبت بزرگی است، در زندگی واقعی سپهری نیز چنین بود و رایحه ریحان جای خودش را در خلوت به عطر گران قیمت ادولن "برودت" نی‌داد. و آنچه در شعر او در ستایش صفا و سادگی می‌خوانیم:

ابری نیست .

بادی نیست .

می‌نشینم لب حوض :

گردش ماهی‌ها ، روشنی ، من ، گل ، آب ،

پاکی خوشه زیست .

"هشت کتاب" ، ص ۳۳۵

آفتابی یکدست .

سارها آمده‌اند .

تازه لادن‌ها پیدا شده‌اند .

من اناری را می‌کنم دانه ، به دل می‌گویم :

خوب بود این مردم ، دانه‌های دلشان پیدا بود .

می‌پرد در چشم آب آثار : اشک می‌ریزم .
 مادرم می‌خندد .
 رعنا هم .

همان ، ص ۳۴۳

در زندگی خود او نیز واقعا' مصداق داشت . طبیعت برای سپهری مقدس بود و هر چیز طبیعی چه جماد و چه جاندار برای او به یکسان ارزشمند بود . یک ریگ به هیچوجه پست‌تر از یک درخت نبود و یک حشره' کوچک هیچ دست کمی از یک انسان بزرگ و بالغ نداشت . سپهری البته با دیدی عرفانی و فلسفی به جهان می‌نگریست و برای افزایش آگاهی خود پیوسته مشغول مطالعه بود . و شاید بتوانم بگویم که در زمینه' فلسفه و ادیان یکی از کتابخوانده‌ترین آدمهایی بود که شخصا' می‌شناختم . در ابتدا به فارسی و فرانسه کتاب می‌خواند و بعد + که انگلیسی را هم آموخت به آن زبان مفصلا' مطالعه می‌کرد . و جالب آنکه این همه مطالعه و معلومات کمتر خودش را بر ظاهر اشعار او تحمیل می‌کند . یکی از بارزترین ویژگیهای مجموعه' واژه‌های فهرست سادگی آنهاست . اغلب آنها کلمات معمولی یک یا دوهجایی هستند که حتی در سلک واژه‌های فخم ادبی هم قرار نمی‌گیرند . ولی در عین سادگی حمل لطیف‌ترین و زیباترین مفاهیم را عهده‌دار می‌شوند :

سپهری در طول زندگی خود چند بار به کشورهای دیگر سفر کرد . اول یک سال به فرانسه برای آموختن فنون چاپ سنگی (لیتوگرافی) ، بعد به ژاپن برای آموختن فنون حکاکی روی چوب . و بعد هر وقت که امکانات مادی فراهم می‌شد به هندوستان یا یونان یا فرانسه یا انگلستان یا آمریکا . برای سیاحت ، برای آموختن ، برای برگزاری نمایشگاه ، برای معالجه . ولی هیچگاه به جلای وطن راضی نشد و هیچگاه از این همه مسافرت راه و رسمی را که رفتار و گفتار همیشگی اش را تحت تأثیر قرار دهد با خود سوغات نیاورد .

ولی سپهری بیش از هر کجا به کاشان دلبسته بود . و بیشتر اوقات ده سال آخر عمر خود را در آن شهر و روستاهای اطراف آن به سرآورد . کارگاهی در یکی از خانه‌های قدیمی شهر اجاره کرده بود و با " لندروری " که خریده بود دشتها و دامنه‌ها را زیر پا می‌گذاشت و چشم اندازه‌های محبوب خود را دوباره و چندباره نظاره می‌کرد . برای تجدید قوا ، برای بازیافتن ارزشهای پاک و دست نخورده' کهن در اجتماعی که چهار نعل از زندگی سنتی خود دور می‌شد به کاشان می‌رفت . + ولی شهرکودکی او نیز چون شهر کودکی همه' ما در هنگامه' " پشرفت " مسح شده بود .

اهل کاشانم ، اما

شهر من کاشان نیست .

شهر من گم شده است .

همان ، ص ۲۸۵

سپهری در همه' مراحل کارهای خود دقیق و سختگیر بود . برای نقاشی بهترین کاغذ ، بهترین

بوم و بهترین رنگها را به کار می‌برد. کلاف بوم و فاب تابلو هرگاه که لازم بود تابلو قاب شود حتماً بایستی از بهترین نوع باشد. خود نقاشها که دیگر هیچ. اگر کمترین شکی نیست به سلامت کاری داشت از به نمایش گذاردن آن خودداری می‌کرد. با وجودی که در دو زمینه حکاکی روی چوب و گراور چاپ سنگی در بهترین مراکز هنری جهان کارآموزی کرده بود در کمتر زمانی این گونه آثار خود را به نمایش گذاشت. حتماً به این سبب که خاطر مشکل‌پسند او را راضی نمی‌کردند. در کار شعر هم به همین‌گونه سختگیری می‌کرد. تصحیح همه نمونه‌های چاپی مطبعه را خود شخصاً به عهده می‌گرفت و با انتشار کتاب هم کار خود را پایان یافته تلقی نمی‌کرد. کسی که چاپ دوم شعر "صدای پای آب" را در "هشت کتاب" با چاپ اول آن در فصلنامه "آرش" مقایسه کند گذشته از غلطهای چاپی اصلاح شده و رسم الخط متفاوت متوجه بسیاری تغییرات و اضافات خواهد شد.

مثلاً

قتل یک شاعر افسرده به دست گل بیخ

همان، ص ۲۸۴

در نخستین چاپ به این شکل بوده است:

قتل یک شاعر شوریده به دست گل سرخ (.)

"آرش"، آبان ۱۳۴۴، ص ۵۳

به احتمال زیاد نسخه‌ای از "هشت کتاب" وجود دارد که سپهری آخرین اصلاحات خود را در متن اشعار در آن وارد کرده است.

شعر سپهری در ادب معاصر ایران در اردوی شاعران نیمایی قرار می‌گیرد هر چند که او خود به مجادله شعر نو و شعر کهن علاقه‌ای نداشت. اما همانطور که در نقاشی نیز سبکی را برگزید که او را حداقل از نظر اجرایی در خیل نوپردازان قرار می‌دهد در سرودن شعر نیز خود را از قید و بندهای بحور عروضی و مصراعهای مساوی و ردیف و قافیه رها کند. شعر او در عوض در اکثر موارد آهنگین است و با استفاده از تکرار صداها و کلمات از موسیقی کلامی بهره می‌گیرد. اما برترین ویژگی شعر سپهری غنای آن از نظر جوهر شعری است، خاصیتی که گاه آن را "دید شاعرانه" می‌خوانیم و گاه "شعریت" شعر، و خلاصه همان چیزی است که شعر ناب را از غیر شعر از نظم، متفاوت می‌سازد.

سپهری اگر در شعر خود مسائل زمان را می‌کاود و معمای مرگ و زندگی را می‌شکافد و مرگ را با زندگی برابر می‌خواند، در نقاشیهای خود بیشتر به ضبط جلوه‌های زندگی می‌پردازد. در جهان او اشیاء به ظاهر بیجان نیز همه جان دارند و در آنها "شورخواستنی" و "شوق رفتن" و وزن بودن وجود دارد. درخت و دشت و کوه و دریا همه مظهر قدرت برتری هستند که نقاش می‌ستاید و بلکه می‌پرستد. و از همین روست که ترسیم آنها برای سپهری نوعی نماز بردن است. انسانی که برای پرسشش به بیابان می‌رود تنها می‌رود و در تنهایی خود دشت و دمن را بر از زن چادرنمازی و مرد کلاه نمادی نمی‌بیند. و تفاوتی که میان دیدیک توریست و دید یک عارف از همان دشت و دمن وجود دارد حتماً



پتال بے آواز
آواز بے پتال

از همین دست است. شاید از این راه توجیه خالی بودن پرده‌های سپهری از آدمیان آسانتر باشد. برای خیلی‌ها سپهری مهمترین نموه یک هنرمند واقعی بود. انسان وارسته‌ای که به استعداد و توانایی‌های ذاتی‌اش متکی بود و برای بیسرف خود به حمایت بزرگان و لطف صاحبان گالری و چریدستی منتقدین هنری نیازی نداشت. از آغاز تا پایان زندگی خود فروتن بود، آندرکه دوستان و آشنایان خود را اغلب خجلت‌زده می‌کرد. از ادا‌های هنرمندانه آزاد بود و برای کسب موفقیت به نیرنگاری و تقلب متوسل نمی‌شد. موفقیت و شهرت ماهیت زندگی‌اش را دگرگون ساخت و به طور خلاصه تمام فضیلت‌هایی را که از یک هنرمند اصیل ایرانی انتظار داریم دارا بود.

در زمانه‌ای که شکل زندگی ما دستخوش شدیدترین و سریعترین تغییرات شده بود و پول " نغناورد " همه ارزشهای اخلاقی و اجتماعی را آلوده ساخته بود، سپهری چون پیامبری میان ما ظهور کرد و از لطف فطره، باران و طراوت آب و طرافت نال پروانه و گلبرگ شقایق سخن گفت. راستی و پاکی را ستود. ما را به فناعت خواندو ما که حرص یول کورمان ساخته بود تنها به او لبخند زدیم: زندگی ساده فقط برای "ویک - اند" ، او حالا که زمانه‌ای دیگر شده است و به خود آمده ایم، " پیام " سپهری را بهتر درک می‌کنیم. به قول دوستی غایب که فطولتا " چند سطر از نامه، خصوصی‌اش را نقل می‌کنیم: "... برای ما یار و تسکین بود. دور خودش را کمی نورانی‌تر کرد. بخشود حضور هزاران آزار را، هزاران خریده، بی‌اثر را، همه، این آدم‌هایی را که خوابگردانه از گذرگاه فصلها می‌گذرند. توجیه کرد مصرف + نان گندم را. در وفوف و نگاه خودش توجیه کرد ودیعه، چشم را و درک را، تنه، کوچکی به ما زد که به کلی تنها نیستی، که همه پیز بد و کره و ناهنجار نیست، که همه چیز هنوز به کلی از دست برفته است، که جلو تو در تاریکی کسی راه می‌رود که یک شعله کبریت به دست دارد. و حالا اگر دیگر نیست شعله کبریت در دل نوست و نو کمی گرم و نور گرفته راه می‌روی. و از تاریکی و تنهایی یک ذره کمتر می‌ترسی. و هاله گرم حضور او هنوز همدوش و همپای نوست و فاصدک را به دست تو داده است که از گذر بادها بگذرانی:

دیگر چه بگویم؟ سهراب سپهری هنرمندی بود که رسالتش را تمام و کمال به انجام رسانید. انسانی بود که خصایل انسانی‌اش را با پول معاوضه نکرد. دوستی بود که قدر دوستی را شناخت و برای مادر " بهنر از برگ درختش " حتماً" پسری بود بهتر از گل. پادش عزیز و پیامش پایدار باد.



در شماره آینده

مقالات از: دکتر حسن جوادی، دکتر محمدجواد شریعت، یحیی ذکا، دکتر محمد غلامرضایی، کرامت رعناحسیبو، دکتر سیدجعفر شهیدی، دکتر هوشنگ دولت‌آبادی، احمد اقتداری، پروین کجوری، و خاطرات و اساد از: دکتر قاسم غنی، حمیب یغمائی.